

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 8, Autumn 2020, 197-222
Doi: 10.30465/crts.2020.27255.1615

A Review and Critique of the Collection of Iranian Poetry by Vlimir Khelebnikov, Russian Futurist

Zeinab Sadeghi Sahlabad*

Mahboubeh Mobasheri**

Abstract

The purpose of the present study is to show the influence of Iranian culture and literature on another territory. Russian futurist, Vlimir Khelebnikov (1922-1884), was one of those poets who greatly influenced Iranian culture and literature. He was one of the Russian poets who had the chance to be present in Iran and came to Gilan during the uprising of Mirza Kochak Khan along with the Red Army forces in Gilan and was able to get acquainted with Iran. Orientalism is one of the most prominent aspects of his poetry, in which we will only examine the themes of his six-volume collection of poems in the present study. The re-creation of Iranian themes with new manifestations in his poetry has rendered Khelebnikov's poetry beautiful and exquisite. Although Iran's influence on him is not limited to literary and mythical aspects of Iran and beyond, it can be examined in cultural, religious, historical, and biological and natural dimensions, But Iranian scholars have paid little attention to his work. An examination of Khelebnikov's poetry reveals his love for Hakim Ganjeh and reflects on his military poems as well as Shahnameh's myths.

Keywords: Iran, Russia, Khelebnikov, Iranian Culture and Literature, Impact.

* Assistant Professor of Russian Language, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran
(Corresponding Author), z.sadeghi@alzahra.ac.ir

** Associate Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran,
M.mobasheri@alzahra.ac.ir

Date received: 2020-04-30, Date of acceptance: 2020-09-04

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف، فوتوریست روس

زینب صادقی سهل آباد*

محبوبه مباشری**

چکیده

هدف از نگارش این پژوهش نشان‌دادن قدرت نفوذ فرهنگ و ادب ایران و تأثیر آن در سرزمینی دیگر است. ولیمیر خلبنیکوف (۱۹۲۲-۱۸۸۴)، فوتوریست روس، از آن دسته شاعرانی بود که فرهنگ و ادب ایران را بسیار می‌ستود و تحت تأثیر آن قرار داشت. او از جمله شاعران روس بود که فرصت حضور در ایران را پیدا کرد و در زمان قیام میرزا کوچک‌خان هم‌راه با نیروهای ارتش سرخ به بهانه کمک به جنگلی‌ها وارد گیلان شد و توانست از نزدیک با ایران آشنا شود. شرق‌گرایی از بارزترین وجوه اشعار خلبنیکوف است که در این پژوهش، فقط مضامین ایرانی مجموعه اشعار شش‌جلدی وی را بررسی خواهیم کرد. بازآفرینی مضامین ایرانی با جلوه‌ای تازه در اشعارش شعر خلبنیکوف را زیبا و بدیع جلوه داده است. با وجود آن‌که تأثیر ایران در وی فقط به ابعاد ادبی و اسطوره‌ای ایران منتهی نمی‌شود و بسیار فراتر از آن، در ابعاد فرهنگی، مذهبی، تاریخی، و جغرافیای زیستی و طبیعی نیز قابل بررسی است، محققان ایرانی بسیار اندک به آثار وی پرداخته‌اند. بررسی اشعار خلبنیکوف حاکی از عشق وی به حکیم گنجه است و بازتاب اشعار نظامی

* استادیار گروه زبان روسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
z.sadeghi@alzahra.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران
M.mobasheri@alzahra.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۴

و هم‌چنین اسطوره‌های شاهنامه نیز بر آثار او قابل مشاهده است. هم‌چنین بررسی مضامین اشعار ایرانی او نشان می‌دهد که شعر او از جوهره‌ای انسانی برخوردار است که بر حول ایده وحدت جهانی می‌چرخد.

کلیدواژه‌ها: ایران، روسیه، خلبینکوف، فرهنگ و ادب ایران، تأثیرپذیری.

۱. مقدمه

روابط ادبی و فرهنگی ایران و روسیه چنان گسترده است که می‌تواند به‌عنوان الگوی توسعه ادبیات جهانی مطرح شود. فرهنگ ایرانی همواره به‌دلیل جلوه‌های رازناک و شگفت خود روس‌ها را به خود جلب کرده است. در روسیه، گرایش به شرق پیشینه‌ای بسیار کهن دارد که با اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و ادبی گره خورده است. شناخت روس‌ها از شرق از چند طریق بوده است که عمده‌ترین آن‌ها از طریق سفر به سرزمین‌های شرقی، به‌خصوص قفقاز و کریمه یا از طریق ترجمه آثار شرقی و یا مطالعه رویدادهای تاریخی، سیاسی، و تحقیقات شرق‌شناسی بوده است.

شاعران سده بیستم روسیه از جمله فوتوریست‌های روس نیز، هم‌چون شاعران پیش‌کسوت خود، میراث ادبی و فرهنگی شرق را بسیار می‌ستودند و دیگران را نیز به فراگیری آن دعوت می‌کردند. در یکی از بیانیه‌های فوتوریست‌های روس چنین آمده است: «ما به‌سوی شرق گرایش داریم و توجه همگان را به هنر ملی خویش جلب می‌کنیم. ما مخالف حقارت برده‌وار در برابر ارزش‌های غربی هستیم و به سیماهای شرقی و خودی بازمی‌گردیم» (Хаджиев 1997: 47).

روسیه به‌دلیل فرهنگ پویای خود پذیرای بسیاری از آثار ادبی فاخر ایران است و تأثیر اندیشه‌های عرفان شرقی در بسیاری از آثار ادیبان نام‌دار روسیه آشکار است. بخش وسیعی از این تأثیرات و امدار ترجمه‌هایی است که شرق‌شناسان روسی از ادبیات ایران انجام دادند. بیش‌تر این ترجمه‌ها زمانی انجام شدند که اروپا در بحران نبود مسائل معنوی به‌سر می‌برد و آثار عرفانی شرق مأمن و دستاویزی محکم برای آن‌ها به‌شمار می‌آمد. طبعاً مردمان هر سرزمین به این‌که آثار ادیبان و اندیشمندانشان خارج از قلمرو ملی‌شان مرکز توجه قرار بگیرد مباحثات می‌کنند و این بیانگر روح غنی و خلاق آن ملت است. البته ناگفته پیداست که هر اندیشه‌جایی انتشار می‌یابد که زمینه‌های لازم برای پذیرش و درک آن مهیا باشد. ایران در میان روس‌ها همواره به‌عنوان «سرزمین شعر و هنر و ادب» مطرح بوده است. آزنایشین، شاعر مشهور سده بیستم روسیه، در مدح شاعران ایران چنین می‌نویسد:

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف ... (زینب صادقی سهل آباد و محبوبه مباشری) ۲۰۱

فردوسی را در حماسه‌های تاریخی به همان میزانی که نظامی در سبک رمانتیک و عاشقانه مشهور است و نه کم‌تر، انوری را به‌عنوان یک مداح، جلال‌الدین [مولانا] را به‌عنوان یک نویسنده عارف، سعدی را به‌عنوان یک معلم اخلاق، و سرانجام حافظ را به‌عنوان شاعر غزل‌های عاشقانه، بدون هیچ تعصبی می‌توان مرواریدهای ارزشمند شرق نامید. جامی را نمی‌توان از هر نظر اول در نظر گرفت، اما تقریباً در همه انواع، جایگاه دوم را دارد و به‌همین دلیل، با تمام انصاف می‌توان او را در زمره این شاعران بزرگ برشمرد (Ознобишин 1826: 401).

در این پژوهش، تأثیر فرهنگ و ادب ایران را در مجموعه اشعار شش جلدی یکی از شاعران مشهور فوتوریست، که لقب «پیغامبر فوتوریست‌ها» را بر دوش می‌کشد، نقد و بررسی خواهیم کرد. حضور ولیمیر خلبنیکوف در شهرهای شمالی ایران باعث آفرینش اشعار زیبایی در وصف ایران شد. آثار وی در برهه‌ای از تاریخ شکل گرفتند که ایده خلق آثار شرقی به‌صورت گسترده در روسیه مطرح شده بود و برابری انسان غرب و شرق یکی از وجوه آن بود، بنابراین، شرق‌گرایی از ویژگی‌های اصلی آثار اوست که در این پژوهش، فقط به بررسی موضوعات ایرانی این مجموعه خواهیم پرداخت.

۲. بحث و بررسی

در وصف محبوبیت خلبنیکوف، شاعر فوتوریست روس، همین بس که مایاکوفسکی او را «کریستف کلمب قاره‌های جدید شاعرانه» و «پادشاه شوروی» می‌نامید. نیکالای آسی‌یف (۱۸۸۹-۱۹۶۳)، شاعر مشهور روسیه، در منظومه بلند خود با عنوان مایاکوفسکی آغاز می‌شود فصلی را به خلبنیکوف اختصاص داده است. در بخشی از این شعر آمده است:

او زندگی می‌کرد / بی آن‌که در اندیشه راحتی و ثروت باشد

نان خشکی می‌جوید و / بر روی پل‌ها می‌نوشت

کلمات پرورده شده را.

این انسان پیچیده بزرگ، / ساده و بی‌خیال بود

در حساب و کتاب روزمره، / همین‌گونه نیز باید باشد

چنان‌که بود سعدی / همین‌گونه حافظ و عمر خیام

بسان ابرهای دودی در افق / که کرانه‌هایشان زرین است ...

(Асеев 1973: 46).

یا در بخشی دیگر از همین منظومه از سفر خلبنیکوف به ایران یاد می‌کند:

... و او را به کویر ایران کشاند / طنین کششی پاک و شاد
و مردمی که گویش ما را نمی‌دانستند
و او را درویش روس صدا می‌زدند

(Асеев 1973: 49).

چنان‌که از شعر آسی‌یف نیز پیداست، خلبنیکوف ژنده‌پوش در ایران به «درویش روس» و «گل‌مولا» مشهور بود. شاعر خود در یکی از اشعارش به نامی که در ایران به آن مشهور شده بود اشاره می‌کند:

بر من فریاد زدند: گل‌مولا! / - بنشین، گل‌مولا - بیرمت!
گفتم: من - من - با صورتی تیره و شاد برخاستم.
نشستم. دانستم که مرا در انزلی این‌گونه صدا می‌کنند،
جایی که من درویش روس هستم.

(Хлебников 2001: vol. 2, 207).

خلبنیکوف همواره در عطش شناخت مشرق‌زمین به‌سر می‌برد. وی در دشت کالمیک در ناحیه آسترخان روسیه متولد شد. او درباره محل زادگاهش چنین می‌نویسد: «در اردوگاه خان مغول‌های بودایی کوچ‌نشین، در دشت خشکی که به دریای کاسپی^۱ می‌رسید متولد شدم». شعر من پسر آسیا هستم بیان‌گر عشق و علاقه خلبنیکوف به شرق و بالیدن او به ریشه شرقی خود است. این شعر وابستگی شاعر را به ریشه‌های تاریخی و اساطیری شرقی‌اش می‌نمایاند:

مرا گل‌ها، دشت‌ها و نعره اشتران در بر گرفته بودند،
چادران گنبدی‌شکل، / دریای گوسپندان با صورتکان نحیف،
هستی غرورآمیز دشت آسمان.
فراخنای رنگین بال‌های آتشین پوپکان،
روزها این چنین سپری می‌شدند و در پی‌شان سال‌ها.

(Хлебников 2000: vol. 1, 205)

سرانجام آرزوی خلبنیکوف، که در ارتش سرخ خدمت می‌کرد، برای دیدار ایران، سرزمین شاعران بزرگ، محقق شد. او به‌عنوان سخن‌گوی ارتش سرخ به‌منظور کمک به انقلابیون نهضت جنگل در گیلان به ایران سفر کرد.

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف ... (زینب صادقی سهل آباد و محبوبه مباشری) ۲۰۳

از آن جاکه میرزا کوچک خان بعد از فروپاشی روسیه تزاری و شکل گیری روسیه بلشویکی، دست دوستی به سوی ارتش سرخ دراز می کند، و درحالی که امید به شعارهای آزادی خواهانه و مساوات طلبانه انقلاب روسیه دارد، «جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران» را در گیلان تأسیس می کند ... در خرداد ۱۲۹۹، فرقه عدالت وابسته به روسیه نخستین کنگره بزرگ خود را در انزلی تشکیل داد. کنگره نام «حزب کمونیست ایران» را برگزید. در اواخر سال ۱۲۹۹، «جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» در رشت با پشتیبانی ارتش سرخ تشکیل گردید و در ادامه حرکت خود قصد تصرف تهران را داشتند (زاهد زاهدانی و مسعودی ۱۳۹۴: ۱۷۹-۱۷۸).

خلبنیکوف نیز هم راه با گروهی از انقلابیون با رهبری احسان الله خان، رئیس جنبش انقلابی ایران در گیلان، از راه مازندران به کمپین تهران فرستاده شد. وی در نامه ای به خواهرش، ماجرای سفر خود به ایران را با نثری شاعرانه این چنین توصیف می کند:

در هوای آرامی که به تبسم سپهر به نوع بشر را مانا بود، بر کشتی «کورسک» سوار و به سوی جنوب، رهسپار سواحل آبی ایران شدیم. قله های پوشیده از برف نقره فام، چشمان پیامبری را می مانست که در زیر ابروان ابرها پنهان شده باشد. نقوش برفی چکادها، بسان اندیشه راسخی بود در ژرفنای چشمان الهی که دیدگان جدی اندیشه بزرگواری را به یاد می آورد. جنوب طلایی روان مانند بهترین ابریشم که در مقابل پاهای محمد گسترده شده باشد، شمال تا شمال پشت سرستون «کورسک» به نقره ای آبی رنگ خفیف بدل شده، جایی که شیشه سبز روشن امواج، روشن تر از چمن شده و خود را بر هم می کوبیدند و کف های مارگون برفی در محاصره اعدام شده، تلوتلو می خوردند. من را در آب گرم دریا شست و شو دادند و رخت سپید پوشانند و غذا خوراندند و با مهربانی مرا «برادر جان» خطاب کردند (Хлебников 2004: vol. 5, 319).

تأثیر دیدار از ایران بر روی خلبنیکوف در شعر کرنای گل مولا منعکس شده است. این شعر در چاپ های بعدی، عنوان «تیران بدون ت» را گرفت و با عنوان فرعی «دیدار» چاپ شد. (Хлебников 2004: vol. 5, 348-358). «تیران» (Тиран) در زبان روسی به معنای «ظالم» است و در زبان روسی این کلمه بدون حرف «ت» می شود (Иран) که در زبان فارسی همان «ایران» است. خلبنیکوف پس از سفر به ایران، در خود احساس قدرت و انرژی فراوان و ایده های جدید می کند: «حالا من قوی هستم، به زودی قدرت مند خواهم شد و جهان را تکان خواهم داد. تابستان سال آینده احتمالاً دوباره به ایران بروم» (Хлебников 2004: vol. 5, 323). پدر خلبنیکوف زیست شناس و مادرش مورخ بود و

علائق والدین بر اشعار شاعر بی‌تأثیر نبوده است. در شعر «قرآن بهاری را» فضای مناطق شمالی ایران را به‌تصویر می‌کشد:

عالم مشعوف، سپیدار سحر من
قرآن بهاری را، سفیران سحرگاهی را انتظار می‌کشد.
مانند ماهی‌گیر خورشید، / در آهنگ آبی انزوا
تورهای پهن‌شده، / او ماهرانه فریاد می‌زند
و بوی تازه توفان تابستانی.
... و اینک خداوندگار بهاری، / خاویارهای شگفت
در هر قایق، کنار برگ‌های نم‌ناک.
دستان خواهش گشوده می‌شود:
«آسمان عطا کن».

(Хлебников 2001: vol. 2, 47)

یکی از آثار خلبنیکوف لیلی و مدلوم (*Лейли и Медлум*) نام دارد. نام منظومه خود تداعی‌کننده داستان عاشقانه لیلی و مجنون نظامی است. داستان لیلی و مجنون را بارها شاعران مختلف در زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، و اردو به‌رشته تحریر درآورده‌اند، اما داستان نظامی از شهرت و محبوبیت بیش‌تری برخوردار است. خلبنیکوف در داستان کوتاه «کا» مجدداً به این حماسه نظامی اشاره می‌کند و آن را «بهترین منظومه آرامی‌ها»^۲ می‌نامد (Хлебников 2004: vol. 5, 132; Хлебников 2003: vol. 4, 58). خلبنیکوف در ابتدای این داستان اشاره می‌کند که مصری‌ها سه جزء برای روح قائل‌اند: «کا»، «خو»، و «با». «کا» به‌معنای هم‌زاد است (Хлебников 2004: vol. 5, 122) و جالب آن‌که او نام کشور مصر را در این داستان به‌صورت فارسی و با خط سیریلیک به‌کار برده است.

برتلس، ایران‌شناس مشهور روس، اشعار نظامی را «جاودانی و نامیرا» تلقی می‌کند و می‌نویسد: «آثار او مانند کاروانی هستند که به تمام سرزمین‌های جهان سفر می‌کند» (Бертельс 1968: 4). وی هم‌چنین ادامه می‌دهد: «سه منظومه او یعنی خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت‌پیکر، منظومه‌های عاشقانه‌ای هستند که بر روح انسان بسیار تأثیر می‌گذارند و به‌تدریج عشق را از نفس اماره به‌منظور ایثار در ره معشوق تهذیب می‌کنند» (Бертельс 1968: 15). رودنکا، گُردشناس روس، در مقدمه ترجمه روسی لیلی و مجنون خاطر نشان می‌سازد:

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف ... (زینب صادقی سهل آباد و محبوبه مباحثی) ۲۰۵

قصه «لیلی و مجنون» در فولکلور کردی محبوبیت بسیاری دارد. این داستان به خصوص در نزد کردهای ماورای قفقاز^۳ و ترکیه از محبوبیت زیادی برخوردار است، هم‌چنین در بین کردهای ساکن مناطق خراسان و کرمانشاه نیز مشهور است (15: 1965: Битлиси).

وی پنج نسخه مختلف این منظومه را در ادبیات فولکلور کردستان برمی‌شمارد که فقط در جزئیات تفاوت دارند. نام مجنون در این نسخه‌ها به صورت‌های مختلف به کار رفته است: میجروم (Меджрум)، میجلوم (Меджлум)، و میجنون (Меджнун). به نظر می‌رسد خلبنیکوف نام مدلوم (Медлум) را هم‌وزن با همین اسامی برای قهرمان خود برگزیده است. گفتنی است که حرف «ج» در زبان روسی از ترکیب دو حرف «د / д» و «ژ / ж» در کنار یک‌دیگر ساخته می‌شود: Дж.

منظومه این چنین آغاز می‌شود:

در دوردست نزد حاکمانی در کردستان
دختر و پسری به دنیا آمدند و بالیدند

(Хлебников 2002: vol. 3, 32).

بنابراین، ماجرای داستان در غرب ایران در کردستان رخ می‌دهد. در منظومه لیلی و مدلوم دو دل‌داده به درگاه خداوند دعا می‌کنند تا آن‌ها را به دو ستاره تبدیل کند. لیلی ستاره غرب می‌شود و مدلوم ستاره شرق و نور هر دوی آن‌ها یک‌سان به زمین می‌رسد. این تصویر خود بیان‌گر وحدت شرق و غرب و به‌تعمیری وحدت بشریت در اندیشه خلبنیکوف است. براساس افسانه‌های مردم سنگسر،

دو ستاره درخشنده در آسمان که به لیلی و مجنون مشهورند، در فصل معینی متدرجاً به هم نزدیک می‌آیند تا به هم می‌رسند و باز از هم دور می‌شوند. سنگسری‌ها معتقدند در موقع به هم رسیدن این دو ستاره، اگر کسی آرزویی کند این آرزو برآورده می‌شود (اعظمی سنگسری ۱۳۴۹: ۴۷).

براساس افسانه‌ها، دو سیاره زهره و مریخ (ناهید و بهرام) دو عاشق و معشوق زمینی هستند که به آسمان رفته‌اند. در ادبیات فارسی، از سیاره‌ها و به هم رسیدن آن‌ها به‌عنوان نماد عاشق و معشوق بسیار بهره جسته‌اند:

شکر و بادام به هم نکته‌ساز زهره و مریخ به هم عشق‌باز

(نظامی گنجوی ۱۳۸۷: ۷۵).

زهره در ادبیات فارسی نماد معشوق است و در واقعیت تقریباً هر سیزده ماه یکبار مقارنه زهره با مشتری رخ می‌دهد، اما در افسانه‌ها، زهره و مریخ را نام برده‌اند. بنابراین، روابط بینامتنی در این منظومه خلبنیکوف به‌وضوح قابل مشاهده است.

شاعر در حاجی‌ترخان، مجدداً به ایده وحدت ادیان نظر دارد و می‌سراید: «آه، مسلمانان نیز همان روس‌اند و روس‌ها نیز می‌توانند اسلامی باشند» (Хлебников 2002: vol. 3, 74). حاجی‌ترخان از نام‌های قدیمی آستراخان است و خلبنیکوف در شعر خود از ملل مختلف نام می‌برد و در یکی از ابیات آن چنین می‌سراید: «صدای بکر و زیبایی مؤذن / مردم را به تجمعی تازه فرامی‌خواند» (Хлебников 2002: vol. 3, 73).

خلبنیکوف در منظومه بلند حماسی *فرزندان ویدرا* بار دیگر ایده وحدت شرق و غرب را مطرح می‌کند. به‌گفته تارتاکوفسکی، ویدرا «ام» (مادر) جهان است. بخش سوم این منظومه با عنوان «بادبان سوم» اقتباسی کوتاه از *اسکندرنامه* نظامی است که ظاهراً خلبنیکوف آن را از کتاب روسیه و آسیای گریگوریف (В. Григорьев) (پیتربورگ ۱۸۷۷) اقتباس کرده است؛ به‌ویژه از قسمتی که به بازگویی بخشی از منظومه نظامی می‌پردازد. بسیاری از آثار نظامی گنجوی را افراد برجسته‌ای مانند لیسکراف (Липскеров)، آسانوف (Асанов)، شاگینیان (Шагинян)، و ... به زبان روسی برگردانده‌اند.

این بخش از منظومه خلبنیکوف شرح ماجرای نبرد پیروزمندانۀ اسکندر و آزادسازی سرزمین بردع از تصرف روس‌هاست. برخی ویژگی‌های قهرمان خلبنیکوف مانند سلحشوری و تلاش برای ایجاد مدینه فاضله و هم‌چنین سوژه تاریخی اثر برگرفته از *اسکندرنامه* نظامی هستند. قهرمان اصلی و اسطوره‌ای منظومه خلبنیکوف پسر ویدرا است که بر روی ولگا به هند می‌اندیشد و چنین می‌گوید: «کنون بر پاشنه مغولستان تکیه می‌زنم و زلف سنگی هندوستان را لمس می‌کنم» (Хлебников 2004: vol. 5, 433). پسر ویدرا بر فراز ابرها پرواز می‌کند و نوشابه^۵ و کشورش را از تصرف روس‌ها نجات می‌دهد. چنان‌که پیداست، شخصیت پسر ویدرا همان اسکندر است. در *اسکندرنامه* نظامی نیز اسکندر است که نوشابه را از اسارت روس‌ها نجات می‌دهد. اسکندر نه‌فقط ناجی سرزمین بردع، که پیک صلح میان شرق و غرب نیز است. پسر ویدرا در منظومه خلبنیکوف نیز همان تفکر وحدت ملل را که در *اسکندرنامه* نظامی وجود دارد مطرح می‌کند:

مسافران عرب درگذر / آن‌گاه مقصودی و عبلان^۶

به بلغار رفته، / در پی آن کویابا^۷ / جاده قدیم ایرانیان.

اسکندرنامه با درایت تصنیف شد، / درباره روس‌های طلایی سروده شد،

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف ... (زینب صادقی سهل آباد و محبوبه مباشری) ۲۰۷

مانند همه از روس‌ها فراری، / نزد آن‌ها مهربانی را تمنا می‌کند.
... در باغ مقدس و تاریک / عبلان آواز سر می‌دهد: / اسکندرنامه!
جایی که آتش‌پرست^۸ به زانو افتاده است.
... آن‌جا سرزمین بردع است / شفق رنگ نباخته است
آهنگ نبرد - ضربه شادی است / توفان روس‌ها را آورد.
... نوشابه، فرمان‌روای بردع / سرنوشت را با خشم تمنا می‌کرد:
«پوش کلاه‌خود را، پوش زره را! / به این‌جا پرواز کن
شاه‌اسکندر بالدار! اسکندر گوش کن! / فریاد زمین‌گریان را!
تو محبوب قرن‌ها بوده‌ای! / رها کن ضیافت ابرها را!
تو ستایش‌شده مردمانی، / کیفر کن روس‌های حقیر را!
شمشیر بر کف دست گیر، / با سپر خود به سرزمین ما بیا!
دوباره محور زمین باش، / رها کن حکیمان خواب‌آلوده را».
و او به این‌جا آمد / شیخ فرمانده!
... دیگر دو وندای^۹ زیبا / با نیزه زریوند^{۱۰} را کشتند.
اما قنطال^{۱۱} روس، / بر زمین افتاد

(Хлебников 2004: vol. 5, 246)

چنان‌که پیداست، خلبنیکوف با قهرمانان حکیم گنجه در / اسکندرنامه مانند قنطال،
زریوند، نوشابه، و ... آشناست و در منظومه خود از آن‌ها نام می‌برد.
حکیم گنجه تنها شاعر ایرانی مورد توجه خلبنیکوف نیست. وی یکی دیگر از اشعار
خود را به نام حافظ مزین کرده است:

برای فال:

شیفته تملقم. / زبان بازخواهد گشت / نژاد روس را.
چنان‌که نغمه و فریاد عندهایب را /
آن‌جا با انبوه رود جاری است.
آه، سنبل! بریز! / فروافتادنت شیرین است.
حافظ را، زندگی حکیم را ...

(Хлебников 2002: vol. 3, 89)

خلبیکوف از طریق انجمن «میردان حافظ» با اشعار بی‌بدیل حافظ آشنا شده بود. انجمن «میردان حافظ» را ویاجیسلاف ایوانف (۱۸۶۶-۱۹۴۹) در گنبد بالای آپارتمان خود تأسیس کرده بود.

در آن مکان، بهترین شاعران مکتب‌های گوناگون و هم‌چنین میردان حافظ جمع می‌شدند. این مکان در اشعار ایوانف و در جمع ادیبان به «باشنیا/ گنبد» مشهور است. این گنبد عرفانی که به افتخار شمس شیراز در سن پترزبورگ تأسیس شد، منبع الهام اشعاری درباره حافظ و اشعارش شد. انجمن به نام‌های «حافظ» و «دوستان حافظ» نیز نامیده می‌شد (یحیی‌پور و کریمی مطهر ۱۳۹۷: ۱۳۳).

شعر ذیل پیش‌گویی شاعر از سفرش به سرزمین ایران است؛ سفری که مدت‌ها در انتظار آن بود. سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۲۰ اولین سفرهای خلبنیکوف به سوی سرزمین‌های شرقی آغاز و او رهسپار باکو می‌شود. در باکو، شوق دیدن ایران او را رها نمی‌کند، به‌طوری‌که در دفترچه خاطراتش به این موضوع اشاره می‌کند و شعر ذیل را می‌سراید:

بنگرید ایرانیان، اینک می‌آیم / بر پل چینوت به سوی شما
پل بادها به زیر پای من است / من هوشیدرماه
من هوشیدرماه، پیامبر عصر / و در دستانم می‌آورم
فراشکرت را (جهان آینده را). / اینک اگر دخترکان و جوانان بوسه می‌زنند
مشی و مشیانده اند / نخستین جفت بشر که از تابوت‌های سنگی برخاسته‌اند
من وهومنه - خرد نیکم / من اشه‌وهیشته - بهترین عدالت هستم.
من خشتره‌ویریه - بهترین پادشاهی مقدسم.
سوگند می‌خوریم به لبان زرین زرتشت
ایران‌زمین سرزمین شوراها خواهد بود.
چنین می‌گوید پیامبر!

(Хлебников 2001: vol. 2, 132).

چنان‌که پیداست، خلبنیکوف در انتهای شعر بالا به تشکیل «جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران» در دوره میرزا کوچک‌خان، که پیش‌تر ذکر شد، اشاره دارد. شاعر هم‌چنین به اصول بنیادین دین زرتشت اشاره می‌کند و ایران را سرزمینی باستانی درمی‌یابد که وعده دیدار آن را در آینده‌ای نزدیک می‌دهد. چینوت به اعتقاد زرتشتیان پل صراط است

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف ... (زینب صادقی سهل آباد و محبوبه مباشری) ۲۰۹

که «تیغهای به بن کوه البرز به سوی شمال و تیغهای به سر کوه البرز به سوی نیمروز دارد و بر میان آن چکاد دائیتی ایستد» (بهار ۱۳۸۱: ۳۳۶) و همچنین گویند پلی است که دو رو دارد: «به شکلی که برای درست کاران وسیع و سهل گذر، اما برای بدکاران دیگرگون و به شکل دم تیز شمشیری پدیدار می شود و روح بدکار را در نیمه راه به ژرفای دوزخ می اندازد» (هینلز ۱۳۸۵: ۱۹۱). در فرهنگ های فارسی این واژه به صورت خنیور، چینود، و چینود نیز آمده است.

اما منظور شاعر از مشی و مشیانه نخستین زوج بشر اساطیری روی زمین است. اسطوره های ایرانی بن مایه آفرینش انسان را با داستان مشی و مشیانه توضیح می دهند. مشیه و مشیانه را در زبان ها و منابع گوناگون با نام های متفاوت معرفی کرده اند. این زوج در تاریخ طبری «ماری و ماریانه»، در تاریخ مسعودی «مهلا و مهلیانه»، و در زبان خوارزمی، «مرد و مردانه» نامیده شده اند. منظور از اوشیدرماه یا هوشیدرماه نیز در شعر خلبنیکوف دومین موعود دین زردشتی است. در اساطیر آمده است:

سی سال مانده به پایان هزاره اوشیدر، دوشیزه بهدینی به نام وهپد (کسی که پدر خوب دارد) که نسبش به زردشت می رسد در آب کیانسه آب تنی می کند و از آن می خورد و نطفه زردشت وارد بدن او می شود و از این دوشیزه پانزده ساله اوشیدرماه یا هوشیدرماه به دنیا می آید. وقتی که اوشیدرماه سی ساله می شود، خورشید به مدت بیست شبانه روز در اوج آسمان می ایستد تا بهدینان بدانند که هزاره اوشیدر به پایان رسیده است و آغاز هزاره اوشیدرماه است. به برکت گفت و گوی اوشیدرماه با اورمزد، شش سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود (آموزگار ۱۳۸۵: ۸۵).

هوشیدر یعنی «دَرِ هوش» یا «باب علم». «زردشت از هفت باشنده یا نمود خدا که به خواست و اراده خدا آفریده شدند سخن می گوید. این باشندگان همانا سپیته مینو، و هومنه، آشه، خشته و بیریه، آرمیتی، هوروتات و امرتات نام دارند» (هینلز ۱۳۸۵: ۱۳۱). و هومنه، اشه و هیشته، و خشته و بیریه به ترتیب بیان گر امشاسپندان اصلی بهمن، اردیبهشت، و شهریور و هریک مظهر چیزی هستند:

بهمن (وهومنه) به معنی «خرد و اندیشه نیک» است که در طرف راست اهورامزدا می نشیند و تقریباً نقش مشاور او را دارد. موکل و پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است. با انسان و اندیشه نیک انسان نیز ارتباط دارد، چون مظهري از خرد آفریدگار است، زیرا از طریق اندیشه نیک است که می توان به شناخت دین رسید (آموزگار ۱۳۸۵: ۱۶).

اردیبهشت (اشه و همیشه) مظهر بهترین پرهیزگاری و راستی و درستی است؛

او نیایش‌ها را زیر نظر دارد. آنان که اردیبهشت را خشنود نکنند، از بهشت محروم‌اند. این امشاسپند نه تنها نظم را در روی زمین برقرار می‌سازد، بلکه حتی نگران نظم دنیای مینوی و دوزخ نیز هست و مراقبت می‌کند که دیوان، بدکاران را بیش از آنچه سزایشان است تنبیه نکنند. نماینده این جهانی او آتش است (آموزگار ۱۳۸۵: ۱۶)

و شهر یور (خستَرَه ویریه) نیز؛

به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت آموزگار است. در جهان مینوی، او نماد فرمان‌روایی بهشتی و در گیتی، نماد سلطنتی است که مطابق میل و آرزو باشد، اراده آفریدگار را مستقر کند، بی‌چارگان و درماندگان را در نظر داشته باشد و بر بدی‌ها چیره شود (آموزگار ۱۳۸۵: ۱۷).

خلبَنیکوف در سال ۱۹۲۰ مدتی در مرز ایران و روسیه زندگی کرد. این ناحیه او را بسیار به خود جلب کرد. سفرهای متعددی در زندگی شاعر رقم خورد، اما سفر به ایران تأثیر عمیقی در جهان‌بینی وی گذاشت. خلبنیکوف مدت زیادی را در آستراخان سپری کرد. او این شهر را «پنجره‌ای به سوی ایران و هند» قلمداد می‌کرد. شعر ذیل بازتاب سفرهای شاعر است:

اوه، آسیا! از رنج تو در رنجم / چون ابروان دوشیزه‌ای؛ انبوه.

نیایش‌های شبانگاهی‌ات - / چون حنجره‌ای لطیف و سلامت.

آسیا، کجاست آن‌که روزی دیگر را مزده دهد؟

اوه، اگر با گیسوان آبی رود / زانوان مرا می‌پوشاند،

و دخترک نغمه‌های رازآلود زمزمه می‌کرد.

آرام و خوش‌بخت می‌گریست،

درحالی‌که چشمانش را با انتهای گیسوانش خشک می‌کرد.

او دوست می‌داشت، او رنج می‌کشید - / آن روح پریشان گیتی،

اگر باز احساسی دیگر از راه سرمی‌رسید / در قلبش شیپور جنگ نواخته می‌شد:

و مهارت‌ها و زرتشت‌ها، / و ساوجی‌ها دست‌خوش نبرد می‌شدند.

کاش هم‌عصر این رفتگان بودم، / پاسخ‌ها و پرسش‌ها می‌آفریدم.

و تو تلی از سکه‌های روشن گیسوانت را / بر پاهایم افشان می‌کردی.

و برایم زمزمه می کردی: / آموزگار، آیا امروز نباید
راه آزادی را جست و جو کنیم؟

(Хлебников 2001: vol. 2, 113).

شعر *کاوه آهن گر* از دیگر اشعار مشهور خلبنیکوف درباره اسطوره های ایرانی است و از مضمونی تاریخی، فرهنگی، و ادبی برخوردار است. این شعر سراسر تصویر است و کاملاً نمادین. کاسترین (Кастрин) از فعالان ارتش سرخ و از اعضای هیئت تحریریه نشریه *ایران* سرخ، در خاطراتش از خلبنیکوف، به *کاوه آهن گر* به عنوان نماد انقلاب ایران علیه استبداد ضحاک اشاره می کند. وی هم راه با دوبراکوفسکی (Дубраковский)، که در آن زمان هردو در ایران به سر می بردند، پلاکارد *کاوه آهن گر* را تهیه کردند و در جست و جوی شعری بودند که آن را تکمیل کنند.

واضح بود که دوبراکوفسکی برای این موضوع به اشعار خلبنیکوف فکر می کرد. این مسئله را ضمن بحثی که درباره این موضوع با همکارانمان در نشریه *ایران* سرخ داشتیم، متوجه شدیم ... درباره افسانه *کاوه آهن گر* و *شاهنامه* فردوسی در مجله سخن گفته بودیم ... توضیح این شعر در نشریه می توانست تصویر افسانه *کاوه آهن گر* را مانند رهبر قیامی مردمی تکمیل کند. آهن گران نیمه برهنه با پیش بند سرخ و چرمی و حنجره گرفته را هر روز در بازارهای رشت می دیدیم. شعر برایمان روشن بود، اما برای پلاکارد کلمات آسان و کوتاه نیاز بود و شعر خلبنیکوف سطوح معنایی مختلفی داشت و فهم آن دشوار می نمود (Кастрин 1966: 53).

کاوه آهن گر

گرگ و میش بود، نم ناک و خواب آلود / دم کوره آهن گری
بر بستری خاکستری رنگ / با گلویی گرفته نفس نفس می زد.
چون قابله هایی بر بالین نوزادانی گریان / آهن گران با بدن هایی نیمه عریان
با دستمالی سرخ شده ایستاده بودند. / انبرها طعمه را - قلع گذاخته را
به آشیان سندان آن ها، به مأوای آتشین می برند. / انبرهای درنده، ارغوانی
با مردمکان قلعی / میان گرگ و میش می درخشند
بسان منشور اراده دیگران. / آن ها مانند هلال ماه
در آسمان ها می درخشند / و ماری از گوگرد برخاسته

از دودی خفه‌کننده را / در شلعه دود اشک‌آلود
شست‌وشو می‌دهند / و از میان سیمای تار
چشمان ارغوانی شیطان می‌درخشند. / آشیانه جنبش‌های شبانه
ساخته از سایه‌های سیاه / با خون آهنین شست‌وشو می‌دهند
خمیده بر مأوای کشتگان / بسان زنگوله‌ها صدا می‌کنند
ترانه‌های آهنین با گریه. / و آن انبرهای درنده
می‌خوانم برای طلوع رنج. / و آن‌جا که با چشمانی مطمئن،
تازیه‌های چابک سایه‌ها / چون توری ارغوانی‌رنگ
بر شانه‌ها می‌افتد / آن‌جا که اندام سرخ نوزادان بینوا را
پیش‌بندی تمشکی‌رنگ می‌پوشاند / نقش‌ونگار رنگین شرق
صدای پتک‌ها / سوت لبان کودکان است -
انبرهای سخت، / ارغوانی چون چشم‌ها،
خشم شبانه آزادی و سوزش را / این‌گونه ندا می‌دهند:
«ما رنج نخستین و غیره و غیره ...»

(Хлебников 2001: vol. 2, 197).

زندگی در ایران با وجود فقر و سختی‌های سفر، از بهترین دوره‌های زندگی خلبنیکوف محسوب می‌شود. بسیاری از اشعار او به این دوره تعلق دارد که از آن جمله شعر شیبی در ایران است:

شیبی در ایران

ساحل دریا / آسمان. ستارگان. من آرامم. خوابیده‌ام.
و بالشم سنگ نیست، پر نیست - چکمه‌های سوراخ دریانوردی است.
در آن‌ها خودساختگان در روزهای سرخ / در دریا شورش به‌پا کرده‌اند
و سپی‌ها کشتی را به کراسناودسک برده‌اند / به آب‌های سرخ.
تاریک می‌شود. تاریک است. / ایرانی، آفتاب‌سوخته و چدنی‌رنگ،
درحالی که گوش‌فیل‌ها را از زمین برمی‌دارد / ندا می‌دهد: «رفیق بیا کمک کن!»
من بند را می‌کشم و / کمک می‌کنم که به دوش بکشد.
«ساقول!»^{۱۲} / و در تاریکی محو می‌شود.
و من در تاریکی نام مهدی را زمزمه می‌کنم. / مهدی؟

تحلیل مجموعه اشعار ایرانی ولیمیر خلبنیکوف ... (زینب صادقی سهل آباد و محبوبه مباشری) ۲۱۳

جیرجیرک که مستقیم از دریای سیاه متلاطم پریده بود
مسیرش را سوی من کرد، / دوبار روی سرم چرخید،
بال‌هایش را جمع کرد، و روی موهایم نشست.
آرام بود و بعد ناگهان جیرجیر کرد، / و واضح کلمه‌ای آشنا گفت.
به زبانی قابل فهم برای هر دویمان، / او لطیف و محکم کلام خود را گفت.
کافی است! ما یکدیگر را فهمیدیم! / قرارداد تاریک شبانگاهی را
جیرجیرک با صدای خود امضا کرد. / بال گشود، چون بادبان،
دریا پاک کرد هم جیرجیر را و هم بوسه بر شن‌ها را.
چنین بود. / یکسره راست بود!

(ibid.: 214)

در شعر آن جوان را دیدم، به شاه‌دخت ایرانی اشاره می‌کند که رازین او را به رود
ولگا می‌افکند:

به‌زیر امواج سپید، / راهی برهنه‌پای، فراسوی دریا پی چیزی می‌گشت.
او به رازین سوگند یاد کرده بود مخالف باشد.
آیا دیگر بار شاه‌دخت را به دریا خواهند افکند؟ / در پیشارو، رازین تهدید می‌کند.
نه! نه! درختان رفیع شاهد! / با زمهریر امواج، خود را پوشانده
زبان و عقل فهمیده / لطافت بدن یخزده را؛ جهانی دیگر را
جوان ما آواز سرمی‌دهد:
«با پری دریایی ضرغام^{۱۳} تا ابد پیوستم / با موج، روح یافتم.
آن‌گاه با امواج، دختر را ساختم».
درختان، گفتار قرون را زمزمه می‌کردند

(ibid.: 190)

استپان رازین ملوان و سرکرده شورشیان کازاک و کشاورزان دن و ولگا بود که در نیمه
دوم سده هفدهم علیه تزار روسیه قیام کرد. وی به کرانه‌های شمالی ایران از جمله گیلان و
مازندران تاخت، اما پس از جنگ با سواره‌نظام شاه‌سلیمان، از ایران گریخت. در یکی از این
حملات، دختر و پسر میندی‌خان^{۱۴}، حاکم آستارا به اسارت رازین درآمدند. چگونگی این
ماجرا در یکی از منابع روسی بدین صورت ذکر شده است:

تابستان سال ۱۶۶۹ کازاک‌ها فرح‌آباد را غارت کردند و در جزیرهٔ اِسوینوی^{۱۵} در دریای کاسپی مستقر شدند. در این‌جا، به فرمان‌دهی میندی‌خان به آن‌ها حمله شد. ایرانیان خوش‌شانس نبودند و شکست خوردند؛ میندی‌خان گریخت، دختر و پسرش اسیر شدند (Соловьев 1990: 41).

زینب^{۱۶} نام این شاه‌دخت پانزده‌سالهٔ ایرانی بود که به اسارت رازین درآمد. سرنوشت وی دست‌مایهٔ بسیاری از اشعار و فولکلورهای روسی قرار گرفته است. خلبینکوف در داستان کوتاه/سیر^{۱۷} (Хлебников 2004: vol. 5, 187) بار دیگر به رازین اشاره می‌کند. در دیگر منابع غیرروسی شرح این غارت بدین صورت ذکر شده است:

در سال ۱۶۶۸ میلادی، ۶۰۰۰ کازاک^{۱۸} روس با ۴۰ کشتی توپ‌دار، ابتدا شهر رشت را چپاول نمودند و سپس به فرح‌آباد آمدند. ابتدا به مدت شش روز نقش‌تجار را بازی کردند و پول و طلای فراوان در شهر خرج کردند و پس از آن‌که اعتماد مردم شهر را به دست آوردند و در شهر پخش شدند، ناگهان دست به شمشیر برده و هرکس را که سر راه دیدند از دم تیغ گذراندند. حداقل ۵۰۰ نفر را کشتند، خانه‌ها را غارت کردند و با کشتی‌های خود از ساحل دور شدند. مهم‌ترین خسارت این حمله، نابودی کامل قصر شاه‌عباس بوده است. اهالی باقی‌مانده فردای آن روز به‌خیال این‌که کازاک‌ها رفته‌اند، به شهر بازگشتند و مشغول جمع‌آوری اثاثیهٔ خود و اجساد کشته‌شدگان‌شان شدند؛ ولی کازاک‌ها مجدداً حمله کردند و این‌بار ۷۰۰ نفر دیگر را کشتند. گنجینهٔ نفیس چینی‌های عتیقه و اشیای مرجانی و ظروف کریستال باقی‌مانده در قصر را سرقت کرده و حوض زیبای یشم طلاکوب آن را شکستند (مکنزی ۱۳۵۹: ۳۲).

رازین درنهایت، از نیروهای دولتی روسیه تزاری شکست خورد و در ژوئن ۱۶۷۱ در مسکو گردن زده شد.

خلبینکوف هنگام حضور در ایران، ساعت‌ها در کنار ساحل پرسه می‌زد و اشعار خود را روی کاغذ می‌نوشت:

ترانهٔ ایرانی

چون رودخانه‌ای در ایران / بر بستر جریان سبز آن،

بر تیرپایه‌های عمیق رودخانه، / نزدیک آب شیرین

دو آدم عجیب راه می‌روند / و سوف‌ماهیان را صید می‌کنند.

آن‌ها پیشانی ماهیان را نشانه می‌روند، / بایست جانم، بایست!

آن‌ها صحبت‌کنان می‌روند / یقین دارم و حافظه‌ام اشتباه نمی‌کند.
... از پیش، افسانه‌ها را باور دارم: / پیش از افسانه‌ها
آن‌گاه که نوبت من فرارسد / تن من غبار می‌شود
آن‌گاه بیرق‌ها را شادمانه به‌دوش خواهند کشید
با جمجمه‌ای پر از غبار حسرت / در زمین لجن‌مال‌شده بیدار خواهم شد
یا تمام حق خویش را / به کوره‌راه آینده پرتاب می‌کنم
های! چمن‌های سیاه شده! / قرون سنگی، ای رودخانه!

(Хлебников 2001: vol. 2, 199)

یادداشت شاعر بر حاشیه شعر *ای اشتر با بطن مسین* بر این امر دلالت دارد که منظور وی مجسمه‌ای ساخته‌شده در شهر اصفهان بوده که به‌عنوان *مُرکب‌دان* استفاده می‌شده است؛ او در متن شعر نیز به اوضاع متلاطم شهر رشت اشاره می‌کند:

ای اشتر با بطن مسین / تو را نسل چنگیزخان تراشیده است.
بر بیابان‌های سپید / و خش‌خش کاغذهای خشک،
بر میز تحریر، / تو بار کلید معانی را حمل می‌کنی
(آیا آهن‌گر اتفاقی لجام را از یاد برده است؟)
آن‌جا، جایی که زنگ جریان‌های تاریک / بر ساحل دریاچه‌های تیره است
زیر درخت زمان، باتو^{۱۹} با بافه موهایش به روی چشم،
بر پیشانی نویسنده / موهای نویسنده چون آشیان پرنندگان
... مردمان صادق / مردمان در حرکت
قطع کن در رشت / رشته حوادث را! ...

(ibid.: 200)

شعر دیگری که متعلق به مجموعه اشعار ایرانی خلبنیکوف است *درخت بلوط ایران* نام دارد:

بر سفره ریشه‌های درهم‌پیچیده / با سبوه‌های خالی
بلوط گل‌های قرن را می‌رویاند / با غاری برای زاهدان
و در خش‌خش شاخه‌ها / هم‌راه با مزدک صدای مارکس به گوش می‌رسد.
«هائوو هائوو / آوو آوو»

چون گرگ یک‌دیگر را ترغیب می‌کنند / شغالان می‌گریزند
اما خش‌خش آن شاخه‌ها به‌یاد می‌آورد
آواز زمان باتوخان را

(ibid.: 206)

در بسیاری از سنت‌ها، بلوط درخت مقدس است. بلوط از امتیازهای خدای متعال آسمان‌ها برخوردار است، زیرا صاعقه را می‌گیرد و نماد عظمت و شوکت است ... بلوط به‌طور خاص نشان‌گر استحکام، قدرت، عمر دراز، رفعت به مفهوم معنوی و مادی آن هر دو است ... بلوط در همهٔ زمان‌ها و همهٔ مکان‌ها مترادف قوت بوده است ... درخت بلوط معادل واژهٔ «قوت» و در زبان لاتین یک کلمه است: (robur) که در ضمن نماد نیروی اخلاقی و جسمانی با هم است (شوالیه ۱۳۸۴: ۱۱۰).

به‌نظر می‌رسد، در این شعر منظور از «درخت بلوط ایران» میرزا کوچک‌خان جنگلی است و «گرگان و شغالان» اشاره‌ای به نیروهای انگلیسی و متحدان آن‌هاست. ذکر نام مزدک در کنار نام مارکس از آن‌روست که «برخی مورخین نهضت مزدک را نهضتی کمونیستی و مزدک را اولین کمونیست نامیده‌اند» (رجبی ۱۳۸۲: ۲۵۴). مطهری در کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران*، علت شهرت بیش‌تر مزدک را به افکار اشتراکی و کمونیستی او نسبت می‌دهد (مطهری ۱۳۸۴: ۱۴-۱۷). محققان اروپایی نیز هم‌چون نولدکه (۱۳۵۸: ۷۰۱) و گیرشمن (۱۳۷۲: ۴۱۴) افکار مزدک را کمونیستی خوانده‌اند.

چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، انزلی یکی از شهرهایی است که توجه خلبینکوف را بسیار به خود جلب کرده و در اشعار و نامه‌هایش چندین بار به این شهر اشاره کرده است:

انزلی مرا با نیم‌روز اعجاز‌انگیز ایتالیا دیدار کرد. چشم‌انداز نقره‌ای کوه‌های آبی با شبجی ایستاده بر فراز ابرها، تاج برفی خود را عرضه می‌کرد ... ما برای دیدن خیابان‌های باریک و ژاپنی‌مانند انزلی و گرمابه‌هایی با کاشی‌های سبزرنگ، سیب‌های چروکیدهٔ طلایی در شاخ‌ویرگ آبی شتاب داشتیم ... بالاتر از ابرها، فوجی از پرندگان دریایی با گردن‌های دراز بر فراز کوه‌های سرتاپا سیم‌گون به‌پرواز درآمدند. آب رودخانه‌ها با امواج دریا تلاقی کرد و رنگ سبز و زردی به‌وجود آورد. به‌شتاب به جانب دریا روان شدم تا زمزمهٔ مقدس آن را بشنوم. بنای آواز خواندن را گذاشتم، به‌طوری‌که ایرانیانی را که در آن‌جا حضور داشتند به تعجب درآورد. آن‌گاه نیم‌ساعت تمام با امواج برادرانه در نبرد بودم (Хлебников 2004: vol. 5, 320).

شعر ذیل نیز بیان گر کشش و جاذبه‌ای است که انزلی برای شاعر داشته است:
پاسخا^{۲۰} در انزلی

همه جا باغ‌های سبز تیره، / چشمان طلایی، باغ‌های انزلی.
پرتقال‌ها می‌رویند. / نارنج‌ها با شبنم زرین بر روی شاخه‌ها می‌درخشند.
... پاهای خسته در خارکوف راه،
پوشیده از زخم در باکو راه، / با ریش‌خند کودکان و دخترکان
می‌شویمشان در آب‌های سبز فام ایران،
... ماهیان زرین و درختان میوه انعکاس یافته‌اند
بر انبوه بیکران رودخانه / قطع کرده‌اند گیسوان تیره خارکوف راه، دن را و باکو را.
در تنگه ضرغام / گیسوان تیره امواج
سرشار از اندیشه و آزادی‌اند

(Хлебников 2001: vol. 2, 188)

ظاهراً شاعر در هنگام حضور در ایران عزاداری شیعیان را نیز مشاهده کرده و تحت‌تأثیر آن شعری سروده است:

شاخ‌سی - واخسی^{۲۱}! و مسلمانان / با ضربات مشت می‌کوبند
بر صفحات سینه‌های آفتاب‌سوخته، / و درشتی چشمان سیاه،
و ابریشم سیاه موهای مجعد جوانان - / بسان شب‌های بسیار جنوب!
صدای زنجیرهای آهنین ...

(ibid.: 135)

«شاه‌حسین‌گویان» نوعی مراسم مذهبی است که در ایام ماه محرم بیشتر در آذربایجان و به‌خصوص در تبریز برگزار می‌شود. در زبان ترکی، به این مراسم «شاخ‌سی» می‌گویند که کوتاه‌شده همان «شاه‌حسین» است. خلبنیکوف نیز در شعر خود از همان تلفظ ترکی بهره جسته است: «شاخ‌سی، واخسی»؛ یعنی «شاه‌حسین، وای حسین». این مراسم در واقع، نوعی رژه مذهبی است که در آن عزاداران هم‌زمان نوعی چوب را از زمین به سمت فرق خود حرکت می‌دهند. هنگامی که چوب نزدیک زمین است، با صدای بلند واژه «شاخ‌سی» را سرمی‌دهند و هنگامی که چوب به فرق سر نزدیک شد عبارت «واخسی» را سرمی‌دهند.

تأثیر قیام جنگلی‌ها را می‌توان در شعر نوروز کار خلبنیکوف دنبال کرد. در این شعر فضای متلاطم آن زمان به تصویر کشیده شده است:

دیگر بار روز اول انسانیت! / آدم پشت آدم
جمعیت می‌گذرد / برای جشن بایرام^{۲۲}
با بازی کلمات. / در جنگل‌های زرین
زرتشت‌ها / آن‌جا که سبزی جنگل‌های لبنان سبز است!
این نخستین روز ماه بود. / کلام خاموش را به نسیان نسپردیم
در سرزمینی که نام ماه، آی^{۲۳} است / و نیمه‌شبان آی آرام در آسمان می‌درخشد
دو واژه، دو آی / دو کبوتر در دریچه مرموز قصه‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند ...
آلوه‌ها از درخت فرومی‌افتند / جمعیت کار نازکنان می‌گذرد
با صدای گام‌هایشان / ... جاده‌ای وسیع!
در طول خیابان، پرچم‌به‌دستان / با بینشی درخشان شعار می‌دهند.
بایستید ای همه خستگان! / و شما ای کاروان سالارهای رنج، بروید
امروز روز نوروز جهانی است.
در دوردست‌ها، گویی روس‌ها آزادی را بر تخت نشانده‌اند.
با سیاهی رشک‌برانگیز پوشیده / دوشیزگان جدی و غمگین اسلام
مستور با چادر سیاه‌رنگ، / در انتظار منجی‌اند.
قارداش^{۲۴} سلاح آماده بر دست گرفته / دوستان سوارهاش در پی او می‌جهند
رخسار گندم‌گونشان با شال پوشیده / و بر سینه‌هاشان قطاری از فشنگ.
اسب‌های لاجوج با خستگی نفس می‌کشند / به‌زیبایی شورشیان کوهستان.
در پیشه، در سنگ‌ها و گل‌ولای، می‌تازد
در میان باد، در میان بیشه‌انبوه، سرسختانه می‌تازد
گاه بر زمین می‌افتد / و دیگر بار تندیس چدنی بر روی زمین
این‌گونه سلحشوران عبوس، کوچ‌نشینان کهن /
شلاق‌به‌دست، برادرانه چون باد می‌روند
زیر تاق‌های کوتاه درختان تیره
زیر غرش تفنگ‌ها و بالالایکا^{۲۵}

خلبنیکوف در نثر کوتاهی با عنوان *شاخه بیدمشک مرگ تراژیک میرزا کوچک خان* را این گونه به تصویر می کشد:

در طول این زمان رودی از حوادث جاری بود. خبرهای بدی از وطن جنگلی ها شنیدم. شنیدم که میرزا کوچک خان پس از شکست از دشمن خود، به سوی کوه‌ها گریخته تا مرگ برفی را ببیند و در آنجا همراه با باقیمانده نیروهای خود به هنگام توفان برف بر قله‌های ایران یخ زد. ارتش به کوه رفت. سر زیبای او را از بدن منجمدش جدا کردند و بر نیزه نهادند و به شهر آوردند و ده هزار تومان جایزه وعده داده شده شاه را گرفتند ... برف نقطه پایان این زندگی بود (Хлебников 2004: vol. 5, 367).

۳. نتیجه گیری

ارزش ادبی سروده‌های خلبنیکوف را می توان در سطوح مختلفی درک کرد. شعر او از جوهره‌های انسانی برخوردار است که از مرز «من» و «دیگری» گذر کرده و بر بستری انسانی و جهانی نشسته است. اندیشه «وحدت بشریت» از پررنگ‌ترین عناصر شعری وی است. علاقه و گرایش خلبنیکوف به سرزمین ایران آن چنان بوده که تعداد زیادی شعر درباره ایران سروده است. تأثیر نظامی گنجوی در اشعاری مانند *لیلی و مدلوم و فرزندان ویدر کاملاً* مشخص است. بازتاب *شاهنامه* حکیم ابوالقاسم فردوسی را می توان در برخی اشعار او، که درباره اسطوره‌های ایرانی مانند کاوه آهن گر و تعالیم زرتشت هستند، یافت. تبلور مضامین ایرانی در اشعار شاعری بیگانه، ضمن آن که بیان گر قدرت نفوذ و تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادبیات و اندیشه شاعران سرزمینی دیگر است، توانایی و تبحر شاعر و اندیشه او را در ایجاد وحدت جهانی با گفتمان چندسویه می نمایاند.

پی نوشت‌ها

۱. همان کاسپین، از نام‌های کهن دریای خزر که خلبنیکوف آن را به کار برده است.
۲. قومی از قبایل سامی نژاد که نسبشان به آرام (ازم) پسر سام ابن نوح می رسد. این قوم در سده دوازدهم میلادی به سوریه و شمال بین‌النهرین حمله کردند و بر دمشق و حلب تسلط یافتند.
۳. روس‌ها به قفقاز جنوبی ماورای قفقاز می گویند. قفقاز منطقه‌ای بین دریای خزر و دریای سیاه است که به دو بخش جنوبی و شمالی تقسیم می شود. قفقاز جنوبی شامل کشورهای آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، و بخش‌های کوچکی از شمال باختری ایران و شمال خاوری ترکیه است.

۴. هم‌اکنون در شهر بندری باتومی در گرجستان، مجسمه‌ای از دو عاشق به‌نام علی و نینو ساخته شده که به‌گونه‌ای عجیب به هم نزدیک می‌شوند، در هم فرومی‌روند و سپس از هم دور می‌شوند و بیان‌گر افسانه‌ای از عشق دو دل‌داده به‌نام علی (مسلمان) و نینو (غیرمسلمان) است که با وجود عشق فراوان به یک‌دیگر، به‌دلیل مخالفت خانواده‌هایشان به هم نرسیدند.
۵. نوشابه، ملکه افسانه‌ای سرزمین بردع (سده ۵ م)، در ساحل دریای کاسپین، آذربایجان امروزی که در منظومه حماسی اسکندرنامه نظامی از آن یاد شده است. در کتاب گریگوریف شرق‌شناس با نام روسیه و آسیا (۱۸۷۶)، که منبع خلبینکوف بود، تاریخ منطقه کاسپین براساس متن حماسی نظامی تشریح شده است (Хлебников 2004: vol. 5, 437).
۶. مقصودی و عبلان نام دو نویسنده سیاح عرب در سده دهم میلادی (Хлебников 2004: vol. 5, 438).
۷. Куяба یا Куябия نام کی‌یف در منابع عربی سده دهم میلادی (Хлебников 2004: vol. 5, 438).
۸. در اشعار روسی (مانند این‌جا) در بسیاری از موارد، زرتشتیان را آتش‌پرست قلمداد کرده‌اند. در این‌باره می‌توان به اشعار کانستانتین بالمونت نیز اشاره کرد.
۹. نام یک نژاد در آفریقای جنوبی.
۱۰. Зоревенд در منظومه نظامی، پهلوان ایرانی در ارتش اسکندر است (Хлебников 2004: vol. 5, 438).
۱۱. Кентаг سرکرده روس‌ها در منظومه نظامی که پس از مغلوب‌شدن، حکومت اسکندر را پذیرفت (Хлебников 2004: vol. 5, 438).
۱۲. به زبان ترکی یعنی «متشکرم». خلبینکوف برخی از کلمات ترکی را که در ایران شنیده است بدون ترجمه در اشعار خود به‌کار برده است.
۱۳. منطقه‌ای در شمال ایران، قریه‌ای در خلخال که خلبینکوف در ژوئن سال ۱۹۲۱ چند روزی را در آن‌جا، نزد خان محلی، به‌عنوان معلم سرخانه کودکان او سپری کرد (Хлебников 2001: vol. 2, 551).
۱۴. در برخی منابع روسی، نام این حاکم آستارایی میندی‌خان، میند و در برخی ممدخان نوشته شده است.
۱۵. جزیره‌ای در دریای خزر، در جنوب باکو.
۱۶. در برخی منابع نام فاطمه ذکر شده است.
۱۷. شاعر واژه «اسیر» را به همین صورت فارسی و با خط سیریلیک به‌کار برده است.
۱۸. کازاک‌های دُن (донские казаки): کازاک‌های ساکن کرانه‌های میانه و پایین رودخانه دن هستند. کازاک‌های دن قدرت نظامی مهمی محسوب می‌شدند و نقش مهمی در شکل‌گیری امپراتوری روسیه داشتند و در تمامی جنگ‌های مهم این کشور شرکت داشتند. نباید کازاک‌ها را با قزاق‌ها، که بیش‌تر ساکنان قزاقستان و آسیای میانه هستند، اشتباه گرفت.

۱۹. نوۀ چنگیزخان.
۲۰. عید پاک مسیحیان.
۲۱. شاه حسین - وای حسین!
۲۲. در زبان ترکی یعنی «عید».
۲۳. در زبان ترکی ماه را «آی» گویند. ظاهراً خلبنیکوف این کلمات را در تالش شنیده و در اشعارش به کار برده است.
۲۴. به زبان ترکی یعنی برادر.
۲۵. ساز سنتی و قدیمی روسی.

کتابنامه

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۵)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- اعظمی سنگسری، چراغعلی (۱۳۴۹)، «باورهای عامیانه مردم سنگسر»، هنر و مردم، ش ۹۲.
- برنا مقدم، محمد (۱۳۵۶)، *درآمدی بر سیر اندیشه در ایران*، تهران: نوید.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگاه.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۲)، *هزاره‌های گم‌شده*، تهران: توس.
- زاهد زاهدانی، سیدسعید و سیداسماعیل مسعودی (۱۳۸۴)، *تحلیل جامعه‌شناختی نهضت جنگل با تأکید بر ایدئولوژی آن*، جامعه‌شناسی کاربردی، س ۲۶، ش ۴.
- شوالیه، ژان (۱۳۸۴)، *فرهنگ نمادها*، ج ۲: *درخت بلوط*، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۲)، *ایران تا آغاز اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، *مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران*، ج ۱۴، تهران: صدرا.
- مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹)، *سفرنامه شمال*، ترجمه منصوره اتحادیه نظام مافی، تهران: گستره.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۷)، *مخزن‌الاسرار*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: افکار.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران: انجمن آثار ملی.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۵)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- یحیی پور، مرضیه و جان‌اله کریمی مطهر (۱۳۹۷)، *حافظ و شاعران روس*، تهران: دانشگاه تهران.

Асеев, Н. (1973), *Мояковский начинается*, Поэма, М.: Современник.

Битлиси, Х. (1965), *Лейли и Меджнун*/ пер., предисл. и прим. М. Б. Руденко. М.: Наука.

- Бертельс, А. (1968), *Низами*/ А. Бертельс// Библиотека всемирной литературы: Вступ. статья А. Бертельс, – М: Худ. лит-ра, Серия 1. – Т. 25.
- Кастрин, А. (1966), *Русские дервиши*, М., Воспоминания о Хлебникове.
- Ознобишин, Д. П. (1826), *Восточная литература*, О духе поэзии Восточных народов, и рассмотрение статьи Московского Телеграфа под заглавием: Новейшие исследования и сочинения касательно Восточной Литературы и древностей/ Дмитрий Петрович Ознобишин// Сын Отечества. № 4.– С.
- Соловьев, В. М. (1990), *Степан Разин и его время*, М.: «Просвещение».
- Тартаковский, П. И. (1987), *Социально-эстетический опыт народов Востока и поэзия Хлебникова в 1900–1910-е годы*, Ташкент: «Фан» УзССР.
- Хлебников, В. (2000–2006), *Собрание сочинений в 6 т.*, Москва: ИМЛИ РАН, «Наследие».
- Хаджиев, Н. И. (1997), *Статья об авангарде в 2 т.*, сост. Р. Дуганов, Ю. Арпишкин, А. Сарабьянов; предисл. Р. Дуганова; послесл. Ю. Арпишкина, М.: «Наука».